

جان شاند

درست استدلال کردن

نورح فانی



جان شاند

درست استدلال کردن

ترجمه‌ی

تورج قانونی



This is a Persian translation of
Arguing Well
By John Shand
Routledge, London and New York, 2001
Translated by Tooraj Ghānooni
Āgāh Publishing House, Tehran, 2016
info@agahbookshop.ir

سرشناسه: شاند، جان، ۱۹۵۶ م. Shand, John
عنوان و نام پدیدآور: درست استدلال کردن / جان شاند؛ ترجمه‌ی تورج قانونی.
مشخصات نشر: تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۶۳ ص.
شابک: ۳-۳۵۹-۴۱۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Arguing Well, 2000
موضوع: استدلال
شناسه‌ی افزوده: قانونی، تورج، ۱۳۴۱ - مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ د۳۴/ش ۱۷۷ BC
رده‌بندی دیویی: ۱۶۸
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۴۲۱۱۶۱۷



جان شاند

درست استدلال کردن

ترجمه‌ی تورج قانونی

چاپ یکم ترجمه‌ی فارسی: پاییز ۱۳۹۵، آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه

(ویرایش صوری و صفحه‌آرایی: نسرین اسدی، ناظر چاپ: هومن بخشی)

طراح جلد: محمودرضا لطیفی

چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، شماره‌ی ۱۳۴۰، تهران ۱۳۱۴۶

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۱۱,۰۰۰ تومان

ترجمه‌ی این کتاب را تقدیم می‌کنم به کسی که او را با
سختی‌ها الفت است و با نامرادی‌های روزگار شکیبایی
به پدرم حسینعلی قانونی

فهرست

۹	دیباچه‌ی مترجم
۱۷	یادداشت ناشر انگلیسی
۱۹	پیش‌گفتار نویسنده
۲۱	مقدمه
۲۵	۱ مبنای عقلی
۵۱	۲ استدلال‌ها
۷۷	۳ چگونه استدلال عقیم می‌شود
۸۷	۴ تعاریف
۱۰۳	۵ منطق نمادین پایه
۱۴۱	۶ فهم استدلال کافی نیست
۱۵۹	برای مطالعه‌ی بیش‌تر

دیباچه‌ی مترجم

همه کم‌وبیش با استدلال‌کردن آشنايند و هر کس به‌نوعی آن را آزموده است، چه درست و چه نادرست. می‌توان خود را ملزم به استدلال ندانست، شاید بتوان بدون آن گذران کرد، اما نمی‌توان پرسید و استدلال نخواست. پرسش و استدلال رابطه‌ی تنگاتنگی با هم دارند. چیستی «پرسش» مهم نیست شاید از این رو که هرگز نمی‌توان ماهیت خود پرسش را دانست. پرسش از این‌که «پرسش چیست» پرسش از پرسش است. در چنین پرسشی پرسش‌گر ناخواسته هم از پرسش و هم از خود پرسش می‌کند. به این ترتیب او در وضعی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند خود را جدا از نفس پرسش و پرسش را جدا از پرسش تصور کند. او به بیرون ناظر نیست بلکه به درون ناظر است. چنین پرسشی اگر خلاف عرف است به این دلیل است که پرسش همواره ناظر به چیزی غیر از خود است. ما همواره به بیرون ناظر هستیم و پرسش ما چیزی را نشانه می‌رود. اما وقتی به درون نظر می‌کنیم و از خود پرسش می‌کنیم دو چیز از پرسش روی می‌گرداند و استعلایی می‌شود یکی منی است که می‌پرسد، من استعلایی، و دیگری سؤال از خود پرسش است، پرسش استعلایی. سؤال از این‌که سؤال چیست بی‌معنا به نظر می‌رسد، اما سؤال از این‌که سؤال درباره‌ی چیست، این‌که پرسش درباره‌ی چیست و یا

معطوف به چه چیزی است بامعناست و شاید لزومی به بیان معنای آن، آنچه در این میان نقش واسطه دارد و شرط معنای سؤال است، نباشد. کسی که می پرسد از چه می پرسد و به دنبال چه می گردد؟ هر پاسخی که به این پرسش بدهیم مبتنی بر پیش فرضی است و همان پیش فرض است که پرسش و استدلال را هم سو می کند. این امر نشان از آن دارد که ساختار وجودی ما با آن سرشته شده است.

پیش از آن که بدانیم استدلال درست چیست لازم است بدانیم استدلال چیست و اگر ندانیم استدلال چیست ممکن است از نتیجه‌ی هر بحثی ناخرسند شویم. اما برای دانستن چستی استدلال لازم است بدانیم درستی چیست. این تردید را باید در نظر بگیریم که شاید به واقع نتوانیم بین درستی و چستی استدلال تمایزی دقیق بگذاریم زیرا خود این امر گویی ما را ملزم به یک سیر عقلی می کند که همان استدلال کردن است که، به نوعی، بازگشت درستی به استدلال است.

نمی توانیم هر قولی را درست بدانیم زیرا «درستی آنجا معنا دارد که نادرستی را نفی کند». نمی توان در حالی که به تأمل می نشینیم دم به دم دغدغه‌ی این را داشته باشیم که اقوال مان مناسب خود را با قول حکیمی از دست بدهد شاید از این رو که اقوال خود را درست می دانیم و شاید صلاح در این می دانیم که در آغاز بحث در تعلیق حکم به سر ببریم تا بتوانیم مقدمات را برای کسی که در مقابل ماست تنظیم کنیم و خود و دیگری را به سوی مقصدی که بعضاً معلوم است سوق دهیم. نمی توانیم بدون این که گرفتار تناقض شویم همه اقوال را نادرست بدانیم؛ زیرا همه‌ی اقوال نادرست اند خود حکمی است متناقض با خود. «همه‌ی اقوال نادرست اند» هم چون «همه‌ی اقوال درست اند» امری نامعقول است. اولی ما را به تناقض می اندازد و دومی درستی را نفی می کند زیرا چنان که اشاره کردیم درستی آنجا معنا دارد که بتواند نادرستی را نفی کند. «این که نباید

تناقض گفت معلوم است اما این که چرا نباید تناقض گفت معلوم نیست.» ساختار وجودی ما به گونه‌ای است که نمی‌توان تناقض گفت. حتی نظام‌های فلسفی مثل هگل نیز در نهایت ملزم هستند صحت نظام خود را با توسل به اصل تناقض اثبات کنند، چنین چیزی نفی آرمانی است که سنگ بنای آن مبتنی بر نفی اصل تناقض است. از طرف دیگر درستی نیز امری نیست که بتوان آن را متفی دانست. نه پارمنیدس و نه گرگیاس هیچ کدام به راستی در پی نفی درستی نبودند. نمی‌توان از تناقض سخن گفت و درستی را از آن منفک کرد. درستی به همان اندازه به اصل تناقض وابسته است که نادرستی به درستی وابسته است. ما به همان اندازه ملزم به قبول درستی هستیم که ملزم به قبول اصل تناقض ایم. نفی این دو، نفی تعقل و ربط امور به هم است. می‌توانیم با تألیف این دو به حکمی شرطی برسیم و بگوییم «اگر حکم من درست است پس هر حکمی غیر از آن نادرست است» و دلیل آن را این ذکر کنیم که حقیقت تعدد قبول نمی‌کند؛ اما قبول چنین حکمی، هر چند معقول است، ممکن است ناخواسته ما را به آن سو برد که بر درستی حکم خود تحکم ورزیم و در برابر هر فکری که اقوال و احکام ما را به مخاطره اندازد یا آن را از اساس نفی کند جبهه بگیریم و وسعت نظر خود را از دست بدهیم.

کسی که استدلال می‌کند همواره به وجه عقلی امور ناظر است. او به نحو صریح پذیرفته است که امور رابطه و پیوندی با هم دارند. او به وضوح باور دارد حقیقتی که برای دیگری عیان می‌کند مجهول نیست، بلکه با دنبال کردن دلیل و یئنه‌ای که او ارائه می‌دهد معلوم می‌شود. کسی که پرسش می‌کند به نحو ضمنی می‌پذیرد که امور با هم رابطه و پیوندی دارند؛ به وضوح بیان می‌کند که پرسش او از آنجا شکل گرفته است که در برابر مجهولی ایستاده است، مجهولی که به ظاهر مناسبتی با آن پیوندی که برای امور قائل است ندارد. پرسش و استدلال لازم و ملزوم هم هستند.

هر جا پرستی است ورای آن استدلالی ملحوظ است. همین که می‌پرسیم به وجهی می‌گوییم امور واقع رابطه‌ای با هم دارند و می‌خواهیم بدانیم امر مورد پرسش در این میان در کجا قرار می‌گیرد. از این رو مجهول است که نمی‌توانیم ربط و مناسبت آن را با سایر امور درک کنیم. وقتی این رابطه کشف شد پرسش به وجهی تمام می‌شود؛ اما به وجهی دیگر پرستی دیگر شروع می‌شود. پرسش‌ها با پاسخ‌های آن‌ها در طول یکدیگر قرار می‌گیرند بدون این که لازم باشد برای این سیر حد یقینی قائل شد و کار را تمام کرد. هر پرستی حاکی از مجهولی است و آدمی نیازمند مجهول است و هر مجهولی ما را وامی‌دارد تا از معلوم به مجهول حرکت کنیم و از مجهول به معلوم برگردیم و این دو سیر را منطبق بر هم کنیم و از یک وضع سردرآوریم. در وضعیت نخست مجهول یا مطلوب به واسطه‌ی معلوم یا امور معلوم به نتیجه تبدیل می‌شود. مطلوب معلوم شده دیگر مجهولی نیست که پیش از آن مطلوب ما بوده است، بلکه نتیجه‌ای است معلوم. تنها به واسطه‌ی چنین نتیجه‌ی معلومی هم‌چون معلوم پیش از آن، مقدمه، نتیجه آماده و مستعد قرار گرفتن در سیر دیگری به‌عنوان امر معلوم خواهد بود تا منجر به معلوم شدن مطلوب، مجهول، دیگر شود. در وضعیت دوم، در سیر معکوس، مطلوب معلوم شده آماده است تا آزموده شود و تبصره‌های دیگری بسازد، حدود خود را نسبت به مسائل دیگر، خصوصاً با توجه به مقدمات، امر معلوم، به‌درستی مشخص و از خود رفع تعمیم‌های ناروا و توصیفات بی‌وجه کند. انطباق این دو سیر بر هم است که به‌راستی مشخص می‌کند ما در حقیقت به چه رسیده‌ایم یا مقدمات به‌راستی دلالت بر چه می‌کنند. این رفتن و بازگشتن به ما امکان می‌دهد تا دقیق‌تر به عقل و مهم‌ترین نقش آن، که استدلال کردن است، بنگریم. اگر نخواهیم به تقسیمات عقل پردازیم و دغدغه‌ی این را داشته باشیم که روی سخن در نهایت جانب چه نظامی را بگیرد و ما را به چه چالشی

بکشاند، باید بگوییم عقل استدلالی همواره یک نقطه‌ی شروع و یک نقطه‌ی پایانی دارد. چنین عقلی در بین این دو نقطه در گذر است. امر معلوم چون معلوم است و به پرسش در نمی‌آید در ابتدا قرار می‌گیرد و امر مجهول چون مجهول است و می‌تواند به پرسش درآید در پایان این سیر قرار دارد و به محض این‌که معلوم شود از وضع مجهول خارج می‌شود. همین‌که مجهول می‌تواند به پرسش درآید حاکی از این است که مراد مجهول مطلق نیست، زیرا مجهول مطلق به پرسش در نمی‌آید. استدلال در بین این دو نقطه معنا دارد، سیر عقل بین این دو نقطه ممکن است. لازمه‌ی استدلال، که فعالیت اصلی عقل است، این است که از جریان نایستد و به سیر خود از آنچه به وجهی معلوم است به وجهی دیگر از آنچه نامعلوم است گذر کند. این امر لازمه‌ی تأمل و تفکر است. به این ترتیب می‌توانیم بگوییم چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است.

اما درستی هنگامی که به‌عنوان یک ایده مد نظر قرار گیرد همواره نادرستی را نفی می‌کند و به همین دلیل است که صورتی مطلق به خود می‌گیرد و خارج از مناسبات اشیا و روابط فی‌مابین موجودات قرار می‌گیرد بدون این‌که لازمه‌ی فهم آن وجود نادرستی باشد. نادرستی با درستی شناخته می‌شود زیرا نادرستی فقدان درستی است بدون این‌که درستی به نادرستی قابل بازگشت باشد؛ اما وقتی به‌صورت یک حکم جزئی، به‌عنوان نتیجه‌ای که با مقدمات درست و استدلال معتبر منتج می‌شود، به منصفه ظهور می‌رسد دیگر نمی‌تواند به‌عنوان حد نهایی درستی خارج از مناسبات اشیا و روابط موجودات قرار گیرد. در این صورت است که درستی نسبی می‌شود. اگر بپذیریم امور با هم ربط دارند و اثبات کردن یعنی ربط‌دادن، پس حکمی درست است که مناسبت و ربط آن با اشیا و موجودات معلوم شده باشد و این به معنای فرض وحدت اشیا و موجودات با هم در یک مجموعه یا مجموعه‌هایی به هم پیوسته است؛ اما می‌توان از این فراتر رفت

و قائل به جهت جامع وحدت اشیا بود و به این ترتیب به امر استعلایی رسید که ورای تعقل است و آن را درستی مطلق دانست و هر چیز دیگری را بنا به آن سنجید و تابع آن دانست. اگر بتوان چنین گفت پس می توان در ضمن هر حکم درستی یک بار درستی حکم جزئی خود را اذعان کرد و یک بار جهت جامع وحدت اشیا را که ورای آن است و همان را درستی مطلق دانست. از این رو همواره باید به مقدمات و روابط بین آنها و نتیجه‌ی منتج از آنها توجه کرد. همین امر، چنان‌که ذکر شد، باعث می‌شود درستی نتیجه تا آنجا که تابع مقدمات خاص و مبتنی بر آنهاست نسبی تصور شود. پس شاید بتوان گفت یک حکم درست تا آنجا که بتواند مناسبت خود را با اشیا و موجودات در یک مجموعه‌ی واحد یا چند مجموعه‌ی به هم پیوسته حفظ کند حکمی درست است. اگر روابط بین اجزای یک مجموعه یا مناسبات اشیا و موجودات در یک مجموعه تغییر کند، حکم درستی که منتج از آن روابط پیشین بود نیز نادرست می‌شود. از این رو حکم درست پیشین خود را یا باید با حکم درست دیگری که با روابط منتج از مجموعه‌ی جدید مناسبت دارد عوض کنیم و یا با ترک عقل و استدلال در دام دگماتیسم بیفتیم. به این ترتیب اثبات کردن یعنی استدلال کردن و استدلال کردن یعنی ربط دادن امور به همدیگر و این امر زمانی برای ما ممکن است که بین اشیا و موجودات روابطی قائل باشیم یا به طریق اولی وحدتی بین اشیا و موجودات فرض کنیم.

نسبی بودن درستی نه ما را ملزم به قبول قول پروتاگوراس می‌کند و نه ما را به این سوق می‌دهد که منکر درستی مطلق شویم. درستی به ذات باید نادرستی را نفی کند، هر قولی را درست نداند و حال آن‌که قبول قول پروتاگوراس با توجه به روایت افلاطون فاقد این ویژگی می‌شود و درستی از اعتبار می‌افتد. توضیح آن‌که بنا به نقل قول افلاطون، پروتاگوراس بر این باور است که «انسان مقیاس همه‌ی اشیاست.» اگر همان‌طور که افلاطون

می‌گوید انسان را انسان فردی در نظر بگیریم پس هر چه فرد انسان بگوید همان درست است. در این روایت از یک طرف درستی صورت حقیقی خود را از دست می‌دهد زیرا درستی آنجا معنا دارد که بتواند نادرستی را نفی کند. وقتی همه‌ی اقوال درست باشد خود به خود درستی نیز از بین می‌رود. چنین روایتی از درستی متناقض با معنای درستی می‌شود و از اعتبار می‌افتد. از طرف دیگر درستی تابعیت خود را با امور، با نفس الامر، از دست می‌دهد و تابع حکم فرد می‌شود؛ اما چنین روایتی از درستی، آن‌گاه که آن را نسبی بدانیم، نه از آن‌گونه که پروتاگوراس ما را به آن سوق می‌دهد، نافی درستی مطلق نیست زیرا درستی مطلق خارج از هر مجموعه جزئی و مجموعه‌های به هم پیوسته یا روابط فی ما بین اشیا و موجودات است. چنین درستی جهت جامعی است که هر درستی نسبی به آن ناظر است و درستی خود را از آن می‌گیرد. چنین درستی نه تنها خارج از مجموعه‌های جزئی است، جهت جامع آن‌هاست بدون این‌که خود آن، درستی مطلق، وجهی از امر دیگری باشد تا با وجه دیگر از آن امر مجموعه‌ای را تشکیل دهد و بتوان گفت جهت جامعی لازم است تا این مجموعه را به هم پیوند دهد که آن باید درستی مطلق باشد.

فریضه‌ی خود می‌دانم تا از برادرم و همسرشان که این ترجمه را از آغاز تا انجام به دقت تام از نظر گذرانیده و از حیث لفظ و معنی تصحیح و تنقیح کرده‌اند و همسرم برای همدلی‌هایش سپاسگزاری کنم.

تورج قانونی

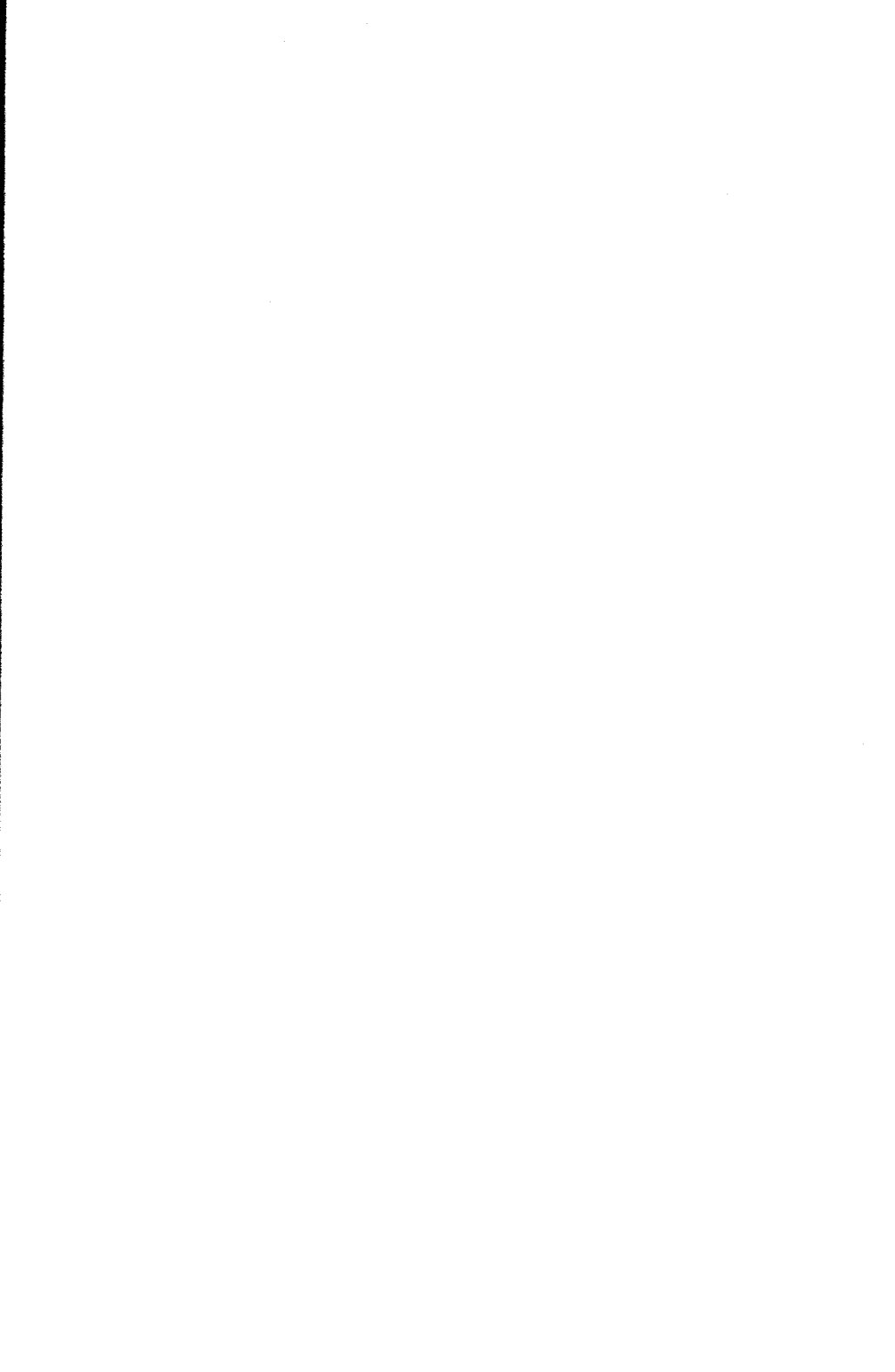
اردیبهشت ۱۳۹۵



یادداشت ناشر انگلیسی

استدلال طریق مقدماتی کشف حقیقت و آزادانه فکرکردن برای خود است. اما صرف دانستن این که چگونه درست استدلال کنیم کافی نیست تا این اطمینان را به ما بدهد که چنین می‌کنیم. زیرا اغلب عواملی باعث گمراهی ما در این مسیرند و مانع درست استدلال کردن یا از اساس استدلال کردن ما می‌شوند. درست استدلال کردن مقدمه‌ای واضح بر ماهیت استدلال درست و نحوه‌ی آزمودن و تألیف استدلال‌های درست است. برای فهم این کتاب هیچ دانش مقدماتی درباره‌ی منطق و فلسفه لازم نیست. این کتاب شامل مقدمه‌ای قابل فهم بر منطق نمادین پایه است. هر دانشجویی که به تحصیل دانشگاهی می‌پردازد که در آن استدلال مهم است و در واقع هر کسی که می‌خواهد ماهیت و اهمیت استدلال درست را بفهمد و از توانایی خود برای درست استدلال کردن آگاه شود، این کتاب را مطلوب خواهد یافت.

جان شاند استادیار فلسفه در دانشگاه آزاد لندن^۱ است. او مؤلف کتاب *فلسفه و فیلسوفان: مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی غرب* (۱۹۹۴) است.



پیش‌گفتار نویسنده

هدف از تألیف این کتاب آن بوده است که ابزاری منطقی و نیز روان‌شناختی در اختیار خوانندگان قرار دهد تا استدلال‌شان را اصلاح کنند و مانع از رهاکردن استدلال، یا عملکرد ضعیف آن به هنگام لزوم کاربرد آن و کاربرد درست آن شود. عدم توجه به آن در طول تاریخ بشر عواقب بسیار وحشتناکی داشته است. حتی صرف‌نظر از این امر، استدلال‌کردن برای ما ضروری است تا بتوانیم کنترل زندگی خود را به دست گیریم و بگوییم که شیوه‌ی زندگی‌مان انتخاب حقیقی خود ما بوده است. این فقط آغاز راه است؛ کار دشوار وقتی شروع می‌شود که به اعمال بعضی از دستورالعمل‌ها می‌پردازیم. اما بدون آن به هر جا که برسیم برده‌ای خواهیم بود و نه آزاداندیش. غیر از این هر چیز دیگری ما را در مقام موجودات انسانی تحقیر می‌کند. هیچ تضمینی وجود ندارد که چنین تفکری ما را خشنودتر کند، اما می‌تواند انسجام و یکپارچگی ما را قوت بخشد، و وجهی والای آدمیان را ارتقا دهد. چنین تفکری هم‌چنین مبتنی بر این قابلیت منحصر به فرد انسانی است که درباره‌ی خود و جهان تأمل می‌کند. در این جا یکپارچگی به معنی تلاش برای منسجم‌کردن باورهای فرد به طور سازگار و مصمم‌بودن در امر جست‌وجوی حقیقت

و مواجهه با آن است حتی وقتی که مایل ایم حقیقت جور دیگری باشد. آنچه تعیین کننده است گشوده بودن باب استدلال است.

خود را مدیون کسانی می دانم که در نگارش این کتاب به من کمک کرده اند. مخصوصاً باید از همسر، جودی شان؛ و سو آشفور، میشل کلارک و جان کندی تشکر کنم؛ هم چنین از خوانندگان گمنامی سپاسگزارم که انتشارات راتلج آنان را برگزید تا در مورد دست نوشته‌ی این کتاب نظر دهند. در نهایت، راقم این سطور مسئول تمام خطاهای به جامانده است.

مقدمه

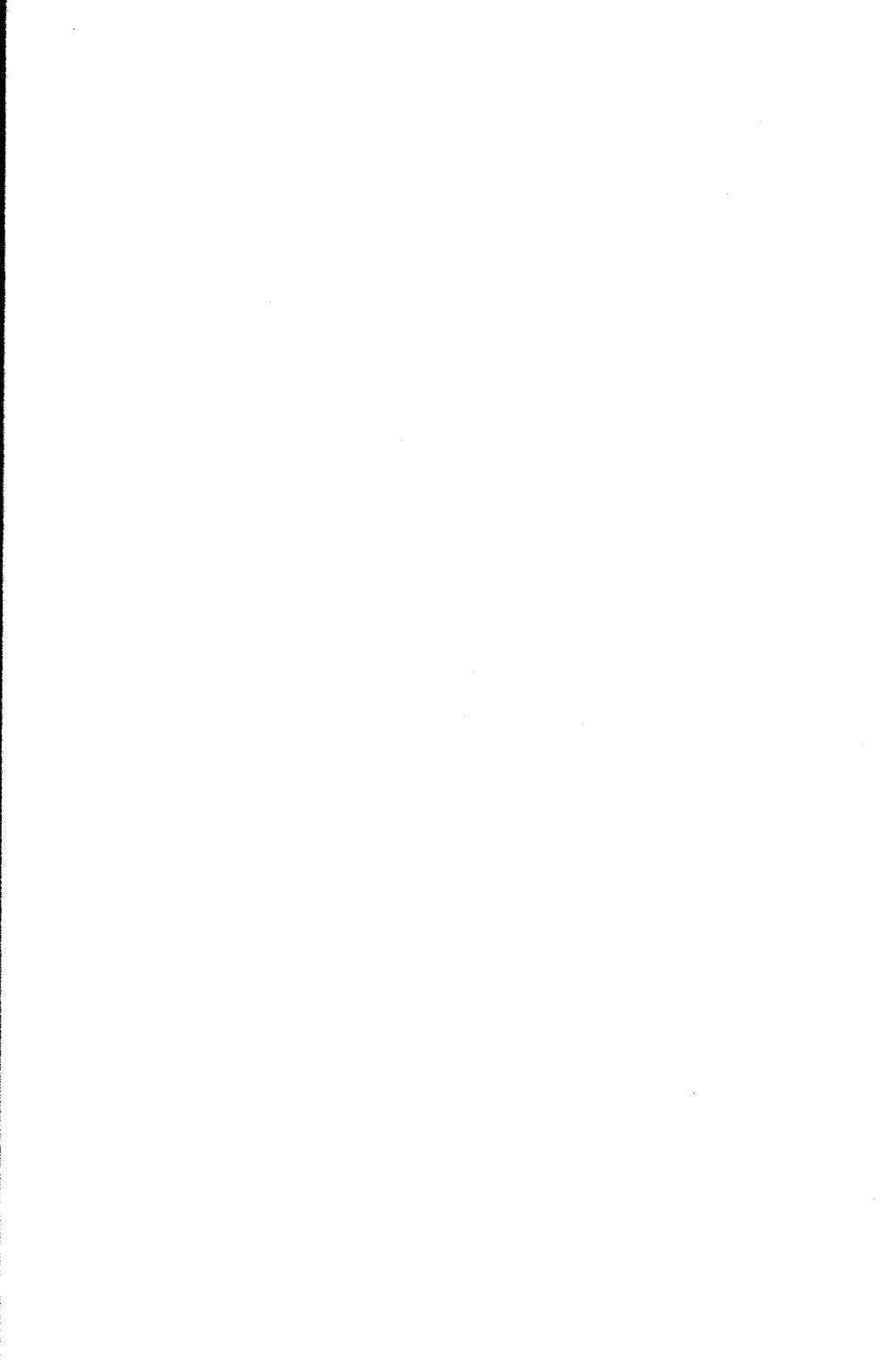
مهم است بدانیم کی و چگونه استدلال کنیم. اهمیت آن از این روی است که استدلال راه ضروری رسیدن به حقیقت و اجتناب از خطاست. اگر درست استدلال نکنیم آنجا که باید چنین کنیم امکان آن هست که گرفتار بسیاری از خطاها و باورهای به احتمال زیاد خطرناک شویم و بر اساس آن‌ها عمل کنیم. بی‌شک پیامدهای مصیبت‌بار تباهی مکرر عقل و استدلال در تاریخ بشر مؤید این نکته است. تعداد نظام‌های اعتقادی تمامیت‌خواه یک‌دست که برای عده‌ی زیادی در سرتاسر تاریخ به تعطیلی تفکر عقلانی منجر شده‌اند و سردرگمی و نابردباری به وجود آورده‌اند چندان زیاد است که برای ما کفایت می‌کند تا از این کار خود خشنود باشیم. هدف این کتاب مقابله با آن غفلت و ضعفی است که ما را از استدلال عقلی بازمی‌دارد، آنجا که نباید از آن دست برداریم. بعضی اوقات نباید استدلال کنیم، اما حتی آنوقت هم استدلال عقلی درستی برای این‌که چرا نباید استدلال کنیم وجود دارد. اغلب وقتی که باید استدلال کنیم اساساً در استدلال کردن یا درست استدلال کردن درمی‌مانیم. یکی از مهم‌ترین وظایفی که داریم این است که عادت به استدلال کردن را در خود پرورش دهیم. پس پیش به سوی استدلال.

هدف ما این نیست که کتابی درسی درباره‌ی منطق یا اساساً متنی برای یک دوره‌ی منطق ارائه دهیم. بلکه امیدواریم به این وسیله مقدمه‌ای برای فکرکردن به دست دهیم، خصوصاً برای آن‌هایی که اخیراً به کار آکادمیک روی آورده‌اند و در گذشته‌ی نزدیک کار کمی در این زمینه انجام داده‌اند یا درحقیقت اصلاً به آن نپرداخته‌اند. این کتاب راهنما و در بعضی موارد هشدار برای پرهیز از دام‌ها و خطرات برای هر کسی است که می‌خواهد وقتی با استدلال عقلی سر و کار دارد اطمینان بیشتری به دست آورد.

هم‌چنین این کتاب از این دیدگاه حمایت می‌کند که آنچه مانع کاربرد درست عقل و استدلال است به همان اندازه که به ناتوانی ما در فهم ماهیت استدلال درست مربوط است به نیروهای اغواکننده‌ای ربط دارد که مانع از استدلال کردن ما به وقت لزوم می‌شود. آنچه در این جا توصیه می‌شود این است که چگونه باید این نیروها را شناخت و با آن‌ها برخورد کرد. این مهم‌ترین موضوع زندگی ماست. اگر آماده باشیم تا در اثر نیروهایی فراتر از عقل جذب باورهایی شویم و از آن پس بر اساس آن‌ها عمل کنیم، نیروهایی که باعث می‌شوند در به کارگیری عقل به وقت لزوم با شکست مواجه شویم، و هیچ ایرادی هم در این کار نبینیم، در این صورت آنچه عاید ما خواهد شد انواع و اقسام باورهای مضر و مخرب است. بی‌هیچ ادعایی امید داریم بتوانیم کاری کنیم که خوانندگان متوجه خطری شوند که بسیار دست‌کم گرفته می‌شود. هم‌چنین امید داریم خوانندگان را آن‌گاه که به اقامه‌ی دلیل می‌پردازند، چه وقتی که آماج استدلال قرار می‌گیرند و چه آن‌گاه که استدلال می‌کنند، فعال کنیم. به عبارت دیگر، این کتاب راهنمایی است برای آنچه ما باید هنگام ارزیابی و اقامه‌ی استدلال انجام دهیم و هم‌چنین راهنمایی است درباره‌ی راه‌های اجتناب از خطرانی که اغلب

استدلال ما را با فریب و گمراهی کم‌اثر می‌کنند یا از کار می‌اندازند، حتی مانع از عملی‌شدن آن می‌شوند، وقتی باید در درجه‌ی اول اهمیت قرار گیرند. حقیقت هدف ماست.

این کتاب به‌وضوح خطوط کلی آنچه را در ارزیابی و اقامه‌ی استدلال دخالت دارد (فصل ۲ تا ۵) و این‌که چه گام‌هایی را برای کسب اطمینان از موفقیت در این کار می‌توان برداشت (فصل ۱ و ۶) ترسیم می‌کند.



مبنای عقلی

۱-۱ هدف کلی این کتاب ارائه‌ی اصول و ابزار اساسی استدلال درست در مباحثات، و بیان این نکته است که چگونه یک نفر می‌تواند با به دست آوردن سازوکارهای عادی بر نیروهای علی‌ای فائق آید که استدلال او را تضعیف می‌کنند. این کتاب پیش‌درآمد و تمهید مقدمه برای هر درسی است که مستلزم ارزیابی و تألیف استدلال است. اما امیدواریم شامل ایده‌هایی درحقیقت جالب برای خوانندگان باشد به نحوی که بتوانند آن‌ها را به طور کلی در گذران زندگی‌شان به کار برند.

۲-۱ این کتاب روشن می‌کند که ارزش استدلال چیست، و این که ماهیت استدلال به معنای دقیق کلمه منطقاً متمایز از فرایندهایی روان‌شناختی است که در رسیدن به باورها دخالت دارد. به کارگرفتن عقل، یعنی عمل استدلال کردن، فرایندی روان‌شناختی است و در عین حال متمایز از عقل به معنی دقیق کلمه است. استدلال کردن یک شیوه‌ی رسیدن به باور است، درحقیقت شیوه‌ای است با محاسنی که در این جا از آن دفاع می‌شود، اما درست استدلال کردن از این طریق تعریف نمی‌شود که مسیری است برای رسیدن به باور. فرایند استدلال کردن ممکن است

در نهایت منجر به یک باور بشود یا نشود. استدلال کردن، تا آن جا که درست یا نادرست است، ربطی به پیامدِ باورداشتن کسی ندارد، بلکه به این می پردازد که آیا آن باور موجه است یا خیر. تمایز دقیقی در این جا بین منطق و خطابه (به معنای وسیع لفظ) وجود دارد: بین فرایندهایی که ما را به حصول نتایج هدایت می کند (خطابه) و محق بودن ما در اتخاذ آن نتایج بر اساس استدلال (منطق). استدلال کردن ممکن است در واقع امر ما را در خصوص گزاره‌ای متقاعد و مطمئن کند، اما این امکان نیز وجود دارد که نمونه‌ای از استدلال به ما ارائه شود که کاملاً صحیح باشد چه نتیجه‌اش متقاعدشدن ما باشد و چه نباشد.

این کتاب دو هدف دارد:

(الف) وقتی کیفیت استدلال‌ها هدف ارزیابی است، این کتاب خواننده را قادر خواهد کرد تا نوشته‌ها یا گفتار دیگران را فعالانه‌تر ارزیابی کند؛ و هم‌چنین وقتی کیفیت استدلال‌ها اولین مسئله‌ی مورد توجه است این کتاب خواننده را قادر خواهد کرد تا هنگامی که می‌نویسد و سخن می‌گوید با آگاهی بیش‌تری استدلال‌های بهتری بنا کند.

(ب) این کتاب خواننده را قادر خواهد کرد تا در شرایطی که باید به استدلال پردازد به‌نحو بهتری با نیروهایی مقابله کند که معمولاً او را وامی‌دارند به‌نحو نادرستی استدلال کند یا اصلاً استدلال نکنند.

۳-۱ پشتیبان این کتاب استدلال‌های نظری است، که تا حدودی محل نزاع است، اما امیدواریم توجه به آن‌ها عمق بیش‌تری به درک خواننده از مفهوم عقل و استدلال کردن بدهد. مدعای نظری نویسنده این است که مفهوم استدلال درست می‌تواند به ایده‌ای اساسی تقلیل یابد. این ایده صحت قیاسی^۱ است که با مفاهیم اعتبار^۲ و صدق^۳ تعریف

1. deductive soundness

2. validity

3. truth